

درباره صادق قطبزاده چه باید گفت؟

داود علی بابایی

درباره صادق قطبزاده حرف و حدیث بسیار است حکومتیان او را خائن میدانند و انقلابیون و روشنفکران و انسان‌هایی که اهل سیاست هستند و منصفانه قضاوت میکنند معتقدند که او خادم بود و به پیروزی انقلاب بسیار کمک کرد. او هر چه نبود مشاور ارشد امام خمینی بود و خدمات بسیاری به انقلابیون و پیروزی انقلاب کرد که به آنها خواهیم پرداخت.

زندگی سیاسی صادق قطبزاده

صادق قطبزاده در سال ۱۳۱۴ در دوره قدرت رضا شاه پهلوی در اصفهان به دنیا آمد. پدرش آقا حسین یکی از بازاریان مشهور تهران بود. قطبزاده فعالیت سیاسی خود را از ۱۷ سالگی آغاز کرد و با آغاز حرکت ملی کردن صنعت نفت او شیفته دکتر محمد مصدق شد و به جبهه ملی پیوست و به یکی از چهره‌های اصلی شاخه دانش‌آموزی نهضت مقاومت ملی بدل شد.

صادق قطبزاده در سال ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان انگلیسی به دانشگاه جرج تاون رفت؛ همان دانشگاهی که مادلین آلبرایت و الکساندر هیگ وزرای امور خارجه دولت‌های مختلف ایالات متحده آمریکا در آن تحصیل کرده بودند. با حضور صادق قطبزاده در دانشگاه جرج تاون مثلث وزرای خارجه‌ای که در این دانشگاه تحصیل کرده بودند کامل شد با این تفاوت که یک رأس این مثلث ایرانی بود.

درست در سال ۴۳ شاه به آمریکا سفر می‌کند. سفری که مصادف می‌شود با تظاهرات دانشجویان علیه او. از همان آغاز سفر دانشجویان ایرانی شاه را رها نمی‌کنند. از لحظه ورود شاه به فرودگاه تظاهرات علیه او آغاز می‌شود، تظاهراتی که نقطه اوج آن، مراسم اعطای دکترای افتخاری به شاه در لس‌آنجلس و نیویورک است. در میان دانشجویان، قطبزاده نامی آشنا و چهره معروفی بود. علت این شهرت هم سیلی‌ای بود که او در مراسم ضیافت سفارت ایران در واشنگتن به گوش اردشیر زاهدی سفیر ایران نواخته بود. زمانی که زاهدی در این ضیافت مشغول سخنرانی بوده قطبزاده جسارت می‌کند، روی سن می‌رود و سیلی محکمی به گوش اردشیر زاهدی می‌زند. همین کار سبب می‌شود پاسپورت قطب زاده را از او بگیرند و از آمریکا اخراجش کنند.

قطب‌زاده بعد از اخراج از آمریکا مدتی راهی کانادا شد و سپس به اروپا رفت و در پاریس ارتباط نزدیکی با ابوالحسن بنی‌صدر و حسن حبیبی پیدا کرد. این سالها مصادف بود با آغاز فعالیت‌های جبهه ملی در تهران. فعالیت‌های جبهه ملی دوباره اوج گرفته بود و همین دانشجویان ایرانی را به فکر انداخت تا در برگزاری میتینگ‌های مختلف از این حرکت حمایت کنند.

اولین دیدار قطب‌زاده با آیت‌الله خمینی در همین سالها انجام می‌شود. او پس از اخراج از آمریکا و سفر کانادا و اروپا به کشورهای مختلف دیگری سفر می‌کند و ابتدا به الجزایر، مصر، سوریه و سپس به عراق رفت و در همین سفر با آیت‌الله خمینی دیدار کرد. پس از این ملاقات او با مصطفی‌چمران و ابراهیم یزدی آشنا می‌شود و در این ملاقات‌ها تصمیم می‌گیرند با کمک برخی چهره‌های مصری تشکیلاتی ضد شاه راه بیندازند. چمران به عنوان مسئول شاخه نظامی این تشکیلات انتخاب می‌شود. صادق قطب‌زاده در همین دوره آموزش‌های نظامی می‌بیند و با امام موسی‌صدر رهبر شیعیان لبنان نیز آشنا می‌شود.

صادق قطب‌زاده در این دوره ارتباط گسترده‌ای با مبارزان لبنانی پیدا کرد و همین مسئله او را به امام موسی‌صدر نزدیک کرد. قطب‌زاده که نمی‌خواست حمایت چریک‌های خاورمیانه‌ای را هم از دست بدهد به ملاقات معمر قذافی هم می‌رفت و با او هم در ارتباط بود. قطب‌زاده بعد از تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه اولین دانشجویی است که به ملاقات ایشان می‌رود.

او به واسطه علاقه شدید صادق طباطبایی، رفت و آمد گسترده‌ای با آیت‌الله خمینی پیدا می‌کند و از معتمدین امام می‌شود. تا جایی که خودش را مقلد آیت‌الله خمینی معرفی می‌کند. اما قطب‌زاده یک مخالف سرسخت هم در بیت آیت‌الله خمینی داشته است. گفته می‌شود سید مصطفی خمینی فرزند ارشد امام مخالف سرسخت او بود و به نقل از مصطفی خمینی گفته شده که او قطب‌زاده را دشمنی بدتر از مارکسیست‌ها می‌دانسته و حتی یک بار از ورود او به خانه‌اش ممانعت می‌کند.

قطب‌زاده همراه با ابراهیم یزدی نقشی محوری در انتقال آیت‌الله خمینی به نجف بازی می‌کند. قطب‌زاده که رفیق مبارزی اهل مراکش به نام احمد داشته و از طریق او با رئیس‌جمهور وقت عراق دوستی پیدا کرده بوده زمینه را برای حضور آیت‌الله خمینی در نجف مهیا می‌کند.

قطب‌زاده در این ایام ارتباط گسترده خود را با آیت‌الله خمینی حفظ می‌کند تا جایی که بدل به یکی از معتمدین اصلی ایشان می‌شود. با وجود مخالفت شدید پسران آیت‌الله خمینی با قطب‌زاده او هیچ‌گاه از قطب‌زاده دل نمی‌کند. آیت‌الله خمینی قرار نبود بعد از نجف به فرانسه برود. بلکه قرار بود بعد از فرود آمدن هواپیما در پاریس با

هواپیمای دیگری به الجزایر برود، اما قطبزاده با حضور در فرودگاه و ایجاد جنجال در فرودگاه اجازه این نقل و انتقال را نمردهد و آیت اله خمینی را در پاریس نگه می‌دارد و ظرف دو ساعت خانه‌ای ویلایی برای وی پیدا می‌کند.

در این ایام ابراهیم یزدی و صادق قطبزاده بعد از آیت‌اله خمینی مشهورترین چهره‌های اپوزیسیون حاکمیت ایران هستند و طرف اصلی مشورت‌های امام و مهم‌ترین ترسیم‌کنندگان چهره انقلاب اسلامی در خارج از ایران. همین نزدیکی باعث می‌شود که قطبزاده در پرواز سرنوشت به سوی ایران درست بغل دست آیت‌اله خمینی بنشیند و نقش مترجم آیت‌اله خمینی را بازی کند. بعد از بازگشت امام به ایران انقلاب طرف ده روز پیروز شد.

بعد از پیروزی انقلاب، قطب زاده در مدرسه علوی به دیدار آیت‌اله خمینی می‌رود و به ایشان می‌گوید: «آقا اجازه بدهید من به فرانسه برگردم و به کارهایم برسم.» اما آیت‌اله خمینی به قطبزاده جواب می‌دهد: «به تو حکم شرعی می‌کنم، بروی تلویزیون. ماهی دو هزار تومان هم به عنوان حقوق طلبگی خودم به تو پرداخت می‌کنم.» به این ترتیب قطبزاده با حکم امام به صدا و سیما رفت اما بعد از ورود به تلویزیون با مشکلات عدیده‌ای روبرو شد.

او که هیچ تجربه‌ای در اداره تلویزیون نداشت در جواب کارکنان این سازمان که خواهان اداره شورایی تلویزیون بودند، گفت: «شورایی بی‌شورایی من به فرموده امام آمد اینجا، حقوقم را هم از امام می‌گیرم. همه باید از من حرف شنوی داشته باشید.» اداره رادیو و تلویزیون در اوایل انقلاب کار بسیار دشواری بود و همه گروه‌ها از رادیو و تلویزیون توقع داشتند که در حمایت از آنها فعالیت کند و این کار را برای قطبزاده که در میان جوانان و دانشجویان پایگاه چندانی نداشت و اکثراً تحت نفوذ بنی‌صدر بودند سخت می‌کرد. آن‌ها از رادیو و تلویزیون توقعاتی داشتند که با توقعات قطبزاده همخوانی نداشت. دولت موقت و شخص مهندس بازرگان هم از مخالفان مشی قطبزاده بودند و اعتقاد داشتند اخبار رادیو و تلویزیون یکسره بر ضد دولت موقت است. ریشه اختلاف مهندس مهدی بازرگان با قطبزاده به قبل از انقلاب برمی‌گشت. چه آن که دانشجویان مبارز مسلمان در اروپا شامل بنی‌صدر، حبیبی و قطبزاده با دانشجویان مبارز مسلمان آمریکا که تحت نظر ابراهیم یزدی فعالیت می‌کردند اختلافاتی داشتند و این اختلافات بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تشدید شد.

اما مسئله‌ای که مشکل قطبزاده با مهندس بازرگان را عمیق می‌کرد جمله‌ای بود که مهندس درباره قطبزاده گفته بود: «آقای قطبزاده مثل تیمورتاش است در دولت» البته نمی‌توان رادیو و تلویزیون آن زمان

را یکسره در قبضه قطبزاده دانست. احمد خمینی و روحانیان نزدیک به آیت‌الله خمینی هم نفوذ زیادی در رادیو و تلویزیون داشتند. برخی معتقد هستند بعد از ورود موسوی خوئینی‌ها و معادخواه به رادیو و تلویزیون است که آتش اختلاف میان قطبزاده و مهندس بازرگان شعله‌ور می‌شود.

۱۳ آبان ۱۳۵۸ روز بسیار مهمی در تاریخ سیاسی ایران است. روزی که عده‌ای از دانشجویان پیرو خط امام با حضور در سفارت آمریکا این سفارتخانه را تسخیر می‌کنند.

روایت بنی‌صدر که آن زمان سرپرست وزارت امور خارجه بود بسیار جالب است: «من قطبزاده را در فرودگاه دیدم. به او گفتم آخرش کار خودت را کردی؟ جواب داد: من کاری نکردم. به او گفتم این گندی است که خودت زدی، خودت هم جمعش کن، و به این ترتیب پست وزارت امور خارجه را به او محول کردم.»

البته معلوم نیست که چرا بنی‌صدر تسخیر سفارت آمریکا را متوجه قطبزاده می‌داند؛ در حالی که او برای آزادی گروگان‌ها تلاش زیادی انجام داد. در این ایام قطبزاده مشهورترین چهره بعد از انقلاب است. مدام در رسانه‌های مختلف حاضر می‌شود به تشریح اوضاع می‌پردازد. از طرف دیگر با هماهنگی برخی ارکان نظام ملاقات‌های زیادی با آمریکایی‌ها انجام می‌دهد.

ملاقات‌هایی که بعدها در دادگاه علیه او استفاده می‌شود. قطبزاده به پشتوانه این محبوبیت کاندیدای ریاست جمهوری می‌شود، اما در این انتخابات نمی‌تواند حریف رفیق قدیمی خود ابوالحسن بنی‌صدر شود و شکست سختی می‌خورد. درست بعد از این شکست سنگین است که حضور سیاسی قطبزاده کم رنگ می‌شود تا این که با یک مناظره جنجالی نام قطبزاده دوباره بر سر زبان‌ها می‌افتد. در ۱۵ آبان ۱۳۵۹ قرار بود با حضور کلیه مدیران صدا و سیما مناظره‌ای درباره وضعیت این سازمان انجام شود. اما به جز قطب زاده سرپرست و دکتر مبلغی اسلامی معاون سازمان به دلیل وضعیت جنگی کشور حاضر نمی‌شوند در این مناظره شرکت کنند. هر چند در بیانیه‌ای اعلام شده بود که اگر بحث مناظره به مسائل جنگ مربوط شد آن بخش از برنامه حذف می‌شود، اما باز هم سایر مدیران سازمان حاضر نشدند در این مناظره شرکت کنند و به ناچار برنامه با حضور قطبزاده و مبلغی اسلامی برگزار شد.

دستگیری صادق قطبزاده (بار اول)

یکی از اولین معترضان به این دستگیری مهندس مهدی بازرگان بود که در مقاله‌ای نوشت: «بازداشت قطبزاده که در برخورد اول به افسانه و شایعه شباهت داشت با کمال تعجب واقعیت پیدا کرد! کاری ندارم که

روش گذشته آقای قطبزاده چگونه بوده و مصاحبه اخیر در تلویزیون تا چه حد معقول و خالی از ایراد باشد. امر مسلم این است که برنامه زنده نبوده و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران می‌توانسته است پخش نکند. اما درد بزرگ در این است که چطور گردانندگان انحصارگر ما فکر نکرده‌اند عمل آنها چه اثر وحشتناکی به لحاظ احساس عدم امنیت و بی‌اعتبار کردن قانون اساسی در مردم سراپا ایمان و امید و فداکاری ایجاد می‌کند و چه قضاوتی دنیای خارج که هدف صدور انقلاب ما هستند خواهند نمود. وقتی با چنین سادگی و افتضاح به یک مبارز کهنه‌کار، عضو شورای انقلاب، مدیر عامل رادیو و تلویزیون و وزیر خارجه توقیف و توهین می‌شود دیگر چه آبرویی برای اسلام و انقلاب ایران باقی خواهد ماند؟! جدا و استراحاما از مقام رهبری انقلاب خواهان دخالت، جبران و جلوگیری از این تجاوزات هستم.» هم زمان گروهی از مردم قم در دفاع از قطبزاده تظاهرات کردند و شعار دادند: «درود هر آزاده، بر صادق قطبزاده».

جمع کثیری از بازاریان با انتشار بیانیه‌ای دستگیری او را محکوم کردند. آیت‌الله مرتضی پسندیده درباره دستگیری قطبزاده نوشت: «با عرض معذرت بازداشت جناب آقای قطبزاده که در جمهوری اسلامی ایران وزیر خارجه، عضو شورای انقلاب و رئیس صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و از ارکان مملکت و مورد علاقه اکثریت ملت است موجب تأسف و تعجب است و استخلاص فوری و معذرت و اعاده حیثیت مشارالیه مورد تقاضا است.»

آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی نیز طی تلگرامی که برای امام ارسال شده بود، توقیف قطبزاده را عملی ناروا دانست و ۳۶ نماینده مجلس نیز براساس اصل ۳۲ قانون اساسی خواستار آزادی وی شدند. با این فشارها قطبزاده بعد از دو روز از زندان آزاد شد. اما این پایان کار قطبزاده نبود، در فروردین ۱۳۶۱ خبری در رسانه‌ها پیچید که همه را در بهت و حیرت فرو برد. صادق قطبزاده به جرم تلاش برای کودتاه و براندازی نظام جمهوری اسلامی دستگیر شد. مدتی بعد از دستگیری، فیلم اعترافات او در همان سازمانی پخش شد که خودش رئیس آن بود.

ری شهری همچنین درباره نحوه بازجویی از آیت‌الله العظمی شریعتداری می‌نویسد: «ایشان حاضر نمی‌شد که در ارتباط با اتهامات خود به بازجویان رسمی پاسخ گویند البته شاید هم کمتر کسی جرات بازرسی از او را داشت... احترام به شخصیت وی اقتضا می‌کرد که اینجانب برای تحقیق از وی به قم بروم. از این رو به منزل ایشان رفتم و در قسمت بیرونی منزل ایشان نشستم و پیغام دادم که به این قسمت بیاید، آمد و نشست. به ایشان گفتم آقای قطبزاده تصمیم داشت حرکتی را علیه جمهوری اسلامی انجام دهد شما را در هم در جریان

گذاشت، آیا شما این مطلب را قبول دارید؟ آقای شریعتمداری پاسخ داد: این نسبت دروغ است من هیچ اطلاعی از این ماجرا ندارم. گفتم بسیار خوب شما همین مطلب را بنویسد که آن چه به من نسبت داده‌اند دروغ است، در این هنگام این ورقه بازجویی را به ایشان دادم سوال‌هایی را به تدریج به صورت کتبی مطرح کردم و ایشان پاسخ داد». در پی این ماجرا احمد عباسی (داماد آیت‌اله شریعتمداری)، دکتر جواد مناقبی و مهدوی نیز بازداشت شدند. اندکی بعد آیت‌الله شریعتمداری از سوی جامعه مدرسین حوزه عملیه قم از مرجعیت خلع شد یا آنچنان که ری شهری می‌نویسد: «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به عنوان یک وظیفه شرعی عدم صلاحیت ایشان را اعلام و غصب نابه‌حق مقام والای مرجعیت را به وسیله این آخرین نقطه امید آمریکا تذکر داد». این بار خبری از تظاهرات پیگیری برای آزادی قطبزاده نبود. آن طور که کارول جروم نامزد قطبزاده می‌نویسد. به قطبزاده پیشنهاد خروج و فرار از کشور هم داده شد که قطبزاده نپذیرفت و این به معنای پایان کار قطبزاده بود. قطبزاده در سحرگاه بیست و چهار شهریور اعدام شد و زندگی‌اش به پایان رسید.

رابطه کارول جروم و صادق قطبزاده

قطبزاده زندگی شخصی پرماجرایی داشت. او نامزدی داشت به نام کارول جروم خبرنگار سی.بی.اس نیوز که همراه هواپیما حامل آیت‌اله خمینی به ایران آمد و بعدها کتاب «مرد در آینه» را درباره زندگی قطبزاده و رابطه خودش با او نوشت. جروم ماجرای عشقی خود با قطبزاده را این طور تعریف می‌کند: «در همان نظر اول عاشق قطبزاده شدم. او خیلی جذاب و کاریزماتیک بود». کارول جروم در این کتاب اولین تماس خود و قطبزاده را اینگونه توصیف می‌کند: «صدایش به شدت آزار دهنده و نرم بود، صدای مرد چرب زبان! هیچ تمایلی برای صحبت با این مرد روغن مار فروش خاورمیانه‌ای نداشتم اما برای کارم ناچار بودم». او بعدها رابطه خود با قطبزاده را نزد مدیران ارشد شبکه افشا می‌کند و آنها پس از بررسی می‌پذیرند او می‌تواند بیطرفی خود را نسبت به دوستش [قطبزاده] حفظ می‌کند. همین خانوم جروم است که پرده از اختلاف نظری میان قطبزاده و آیت‌الله خمینی برمی‌دارد و درباره دیدگاه قطبزاده درباره حکومت می‌گوید: «قطبزاده وقتی که یکباره انقلاب غلبه شد، انتظار داشت و شاید دیگرانی هم داشتند که امام خمینی ... یک پیشوای اخلاقی فراگیر باشد، اما نه در رهبر سیاسی».

همین توضیح ساده علت اعمال بعدی قطبزاده را توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد با وجود نزدیکی بسیار اختلاف، عقیده عمیقی میان او و

آیت‌الله خمینی درباره شکل حکومت آینده وجود داشته است.
کارول جرم ادامه می‌دهد:

بعد بن‌صدر را از سمت وزیری برداشتند و اوایل دسامبر قطب‌زاده جایش را گرفت. مضمون یکی از اولین اظهارات عمومی قطب‌زاده این بود که لینگن و دو گروهان دیگر مستقر در وزارت امور خارجه آزادند. بروند. این حرف سریع به همه جا مخابره شد، به خصوص به واشنگتن. طرف چند ساعت از طریق منبعی واقعاً به ما توصیه شد که برای رفتن آماده شویم. اما بعد قطب‌زاده حرفش را این طور برای ما روشن کرد که ما آزادیم فقط از ساختمان وزارت امور خارجه برویم. خودش هم نمی‌توانست امنیت ما را بعد از ترک ساختمان تضمین کند. در نتیجه معلوم شد این قولش که ما آزادیم برویم، از اول پوک و پوچ بوده. لینگن می‌گوید:

سر این ماجرا افسانه‌ای همه‌گیر شد که من آن زمان حاضر نشدم بروم چون نمی‌خواستم قبل از این که کارکنانم اجازه رفتن بگیرند، خودم بروم. افسانه است. حقیقت این نیست. دلیل این که نرفتم این بود که مطمئن نبودم واقعاً آزادم که بروم. گمانم اگر تمام و کمال آزاد بودم بروم می‌رفتم، اگر آزاد بودم از آن مملکت بروم، مشخصاً چون واشنگتن از من انتظار داشت بروم. می‌توانم با اطمینان به شما بگویم خوشحال نبودم از رفتن، چون آن زمان - تازه یک ماه از گروهان‌گیری گذشته بود - هنوز هم فکر می‌کردم می‌توانم قضیه را حل کنیم و دلم نمی‌خواست همکارانم را پا در هوا بگذارم و بروم.

به هر حال که نرفتم، نتوانستم بروم. همزمان در محوطه سفارتخانه دانشجوها هر از گاه و به دفعات با داد و بیداد از آیت‌الله و از کسانی دیگر ما را می‌خواستند. «شیطان بزرگ» را می‌خواستند، اسمی که روی ما گذاشته بودند، ما سه تا. این اتفاق در طول چند ماه بعدی سه، چهار، پنج بار افتاد. بعضی وقتها هیاهویش بیشتر از همیشه هم بود. همان روزهای اوایل تسخیر سفارتخانه، یک بار خبر آمد دم در وزارت امور خارجه‌اند، حضوراً آمده بودند ما را ببرند. در همه موارد تصمیم نهایتاً با آیت‌الله بود و آیت‌الله هم تصمیمش این بود که نگذارد دست آنها به ما برسد. فقط این که چرایش را هم من هیچ وقت نخواهم فهمید. گمانم نهایتاً به این نتیجه برسم که حرکتش تا حدی - هر قدر هم خفیف - نمادین بود، به نشان احترامشان به شأن و مصونیت دیپلماتیک، حرکتی که می‌توانستند در پیشگاه افکار عمومی دنیا، گواه «احترام» شان به اصل مصونیت دیپلماتیک بگیرند.

هیچ تماس یا دیداری با قطب‌زاده داشتید؟

دو بار. یک بار ماه فوریه بود که من را احضار کرد به دفترش، در اوج گرفتاری‌های آمدن هیات تحقیق سازمان ملل و این امیدواری که در

روند آن تحقیقات، مسئولیت سرپرستی و نگهداری گروگان‌های داخل سفارت رسماً از دانشجویها به دولت منتقل شود. فکر این بود که آنها هم از محوطه سفارت به ساختمان وزارت امور خارجه و اتاق‌هایی مشابه ما منتقل شوند، مخصوص مهمانان دیپلماتیک. آنجا سه تا اتاق خیلی بزرگ داشتند. قرار بود منتقل شوند به آنجا و در یکی از آن اتاق‌ها بمانند. راستش پنجاه تا تختخواب سفری و پنجاه تا کمد دیواری هم برای گروگان‌ها و لباس‌هایشان تدارک دیدند و به آنجا آوردند. من را خواست به دفترش - دفترش توی همان طبقه‌ای بود که ما مستقر بودیم - که این را به ما بگوید و از ما خواست همکاری کند. تضمین بدهیم کسی اقدام به فرار از آنجا نخواهد کرد. نظریه‌اش این بود که دولت نهایتاً آن قدری قضیه را به دست خواهد گرفت که خودشان سر خود خواهند توانست گروگان‌ها را آزاد کنند. این اتفاق هیچ وقت نیفتاد.

بعدتر یک بار دیگر هم دیدمش؛ آمد به اتاقمان و از ویکتور تومست درخواست همکاری کرد که برود در محاکمه ضد انقلابی‌هایی که دستگیر کرده بودند، علیه‌شان شهادت بدهد. من اولش خیلی از قطب‌زاده بدم می‌آمد چون زمانی که به قول خودشان رئیس صدا و سیمای ایران بود، تصویر و اهداف ایالات متحده را در ایران ناجور بی‌آبرو کرده بود. اداره تبلیغات بود دیگر. در ماههایی که من کاردار سفارت تسخیر نشده بودم، او آن اداره را داشت. آدم خیلی کمک‌کننده و به دردخوری نبود. برای همین من هم ازش خوشم نمی‌آمد.

اولش که وزیر امور خارجه شده بود، ازش خوشم نمی‌آمد، اما آن ماه‌های اول که گذشت، حس کردم خودش - نسبتاً هم زود - به این نتیجه رسید که قضیه گروگان‌ها سد راه انقلاب است و باید تمامش کرد. به نظرم واقعاً دلش می‌خواست قضیه تمام شود و آماده بود سازش کند تا قال قضیه کنده شود. برای این کار خودش را به خطر انداخت. دل و جرات به خرج داد. متأسفم که نهایتاً اعدام شد. به نظرم در عرصه انقلاب، یکی از ایرانی‌هایی می‌آمد که می‌توانست طی زمان انقلاب را به مسیری عقلانی‌تر و معتدل‌تر ببرد. اما جلو روی تندروها آن قدر زیادی خطر کرد که نهایتاً متهم شد به توطئه برای کشتن خود آیت‌الله - به حق یا ناحقش را کی می‌تواند بگوید. اتهامش این بود. نهایتاً هم آیت‌الله اجازه داد اعدامش کنند. اگر چه گویا در حکومت انقلاب، قطب‌زاده یکی از نزدیکترین و صمیمی‌ترین ارتباطها را با آیت‌الله داشت.

از حرف‌هایتان به نظرم می‌آید آیت‌الله تمام مدت در همه عرصه‌ها حضور داشت.

معلوم است انقلاب آیت‌الله بود دیگر. اگر هم از دست میرفت، باز

انقلاب او بود. ما هیچ شکی سر این قضیه نداشتیم. همان زمانی هم که دولت موقت سر کار و طرف حساب ما بود، این را میدانستیم. بازرگان نخست‌وزیر موقت هم بهتر از هر کس دیگری میدانست در موضوعات مهم و اساسی، تصمیم‌گیری نه با او بلکه با آیت‌الله است. در یکی از مصاحبه‌های معروفش علناً از این عبارت استفاده کرد که مثل چاقوی بدون تیغه است. قدرت واقعی دست او نبود.

آیت‌الله همه جا حضور داشت. کلی در تلویزیون می‌دیدیمش، به خصوص زمانی که گروگان بودیم. توی این نگهبان‌ها که کنار اتاق ما بود، معمولاً می‌توانستیم تلویزیون تماشا کنیم. نگهبان‌های ارتشی اجازه می‌دادند این کار را بکنیم. سخنران‌ها، موعظه‌ها، خطابه‌ها و اندرزهای تقریباً هر روزه آیت‌الله به مومنان. اما مطمئن‌تان کنم که «احترام» مان را به او از دست ندادیم، احترام بابت این که می‌تواند با کلماتش، با افکارش، حضور فیزیکی و البته نقش محوری‌اش در وقوع انقلاب، کشور را هدایت کند.

۴۴ روز شد ۴۴۴ روز، فکر می‌کنم از گفته‌هایم تا اینجا معلوم باشد که من و دو تا همکارم و گمانم اغلب کارکنانم که در محوطه سفارت بودند، فکر می‌کردیم قضیه حل می‌شود، که این هم یک نمونه دیگر از ماجراهایی است که مثالشان را فوریه پیش از سر گذرانده بودیم، که احتمالاً یکی دو روز حلش می‌کنیم. وقتی ۱۴ تا از همکارانمان آزاد شدند... سیاه پوست‌ها، زن‌ها، جز دو تا زن و یک سیاه‌پوست... برایمان نشانه دیگری بود از این که فشار افکار عمومی دنیا کم‌کم دارد جواب می‌دهد و آیت‌الله ماجرا را تمام می‌کند. جور دیگر گفتمش این که ما با امید زندگی می‌کردیم و به هر تخته پاره و نشانه‌ای چنگ می‌زدیم. بعدها معلوم شد که زیادی، خیلی زیادی، به هر کدام این تخته پاره‌ها و نشانه‌ها اهمیت داده‌ایم.

در چنان وضعیتی با امید زندگی می‌کنی دیگر، تا هر قدر که بتوانی. این است که به خودت می‌گویی «هی، تا روز عید شکرگزاری دیگه ازت می‌کنن»، «کریسمس؟ ۵۳ تا آمریکایی رو کریسمس گروگان نگه می‌دارن که افکار عمومی دنیا فکر کنه چقدر سنگدل هستن.» خب، عید شکرگزاری و کریسمس سر رسید، سال نو سر رسید، عید سنت پاتریک سر رسید، تولدهایمان سر رسید. حتی دومین عید شکرگزاری، دومین کریسمس سر رسید. ما با امید زندگی می‌کردیم و مطمئنم همکارانم - در آن شرایط خیلی دشوارتر از من در محوطه سفارت - هم با امیدی مشابه زندگی می‌کردند.

گزیده‌ای از اظهارات دوستان صادق قطب‌زاده در مورد او

تاریخ ایرانی: صادق طباطبایی، از همراهان امام خمینی در پرواز انقلاب، اتفاقاتی که برای صادق قطبزاده پس از انقلاب رخ داد را «نتیجه تدارک توده‌ای» می‌داند و می‌گوید: «قطبزاده ۲۵ سال مبارزه کرده بود و تمام دنیا را برای مبارزه علیه شاه زیر پا گذاشت اما در نهایت در دام توده‌ای گرفتار آمد. آن چه سرش آمد نتیجه تدارک توده‌ای بود.»

طباطبایی در گفتگو با مجله «اندیشه پویا» افزود که این موضوع «ریشه در مواضع سیاسی ملی‌گرایانه‌اش در دوران نهضت مقاومت ملی و دوران مبارزه علیه استبداد داخلی در آمریکا و اروپا و بالاخره حوادث بعد از انقلاب داشت. قطب زاده وقتی وزیر خارجه شد یک نامه سرگشاده بیست صفحه‌ای خطاب به آندره گرومیکو وزیر خارجه وقت شوروی نوشت. وقتی آن نامه منتشر شد، من سفری به لبنان و سوریه داشتم، عبدالحلیم خدام وزیر خارجه سوریه به من گفت: «آیا صادق دیوانه شده؟ این نامه چیست که نوشته؟ با این نامه حکم قتل خودش را به دست روس‌ها داده و بی‌تردید عوامل شوروی نقشه قتلش را می‌کشند.» طولی هم نکشید که آن ماجرا پیش آمد.»

به گزارش «تاریخ ایرانی»، سخنگوی دولت موقت درباره اتهام قطبزاده مبنی بر طراحی کودتا و بمب‌گذاری منزل امام که منجر به اعدام او شد، گفت: «منظورم این نیست که پاپوش بود. گروهی می‌خواستند این کار را انجام دهند و فکر کردند که می‌توانند از قطبزاده هم استفاده کنند. به او رجوع کردند و دو - سه جلسه با آنها گذاشت تا برنامه‌هایشان را بفهمد. در نهایت می‌خواست مخالفت خود را اعلام کند که دستگیر شد. وقتی بازداشت شد من آلمان بودم. رادیو ایران را گرفتم و صحبت‌های آقای ری شهری را شنیدم. در مغزم نمی‌گنجید. به ایران برگشتم و نزد امام رفتم. وقتی داخل اتاق شدم ایشان اشاره کردند به همان کاناپه آبی در اتاق که رویش بنشینم. به شوخی گفتم من آنجا نمی‌آیم. می‌ترسم که زیرش بمب باشد. امام هم به شوخی گفتند اگر بمب باشد کار رفیق خودت هست. از امام سؤال کردم اشکالی دارد اگر به دیدار قطبزاده بروم. گفتند نه! چه اشکالی؟»

طباطبایی فردای همان روز با تدارکات و تمهیدات قضایی به دیدن قطبزاده می‌رود: «لباس عربی سفید تنش بود. داشت روزنامه می‌خواند. در که باز شد ابتدا سر بلند نکرد. تا نیمه‌های اتاق که آمدم سر بالا کرد و من را که دید سخت از جا جست و مرا در آغوش گرفت. هر دو حال ملتهبی داشتیم. گفتم صادق این حرف چیست که درباره تو می‌زنند؟ گفت این حرف‌ها را ول کن، بیا بشین حرف خودمان را بزنیم. توقعش این بود که بعد از این همه سال سابقه انقلابی وقتی چنین ادعایی علیه‌اش مطرح می‌شود نزدیکترین دوستانش از او توضیح بخواهند نه این

که آنها هم متهمش بدانند.»

صادق قطبزاده؛ از ریاست صدا و سیما تا اعتراف در صدا و سیما مازیار و کیلی می‌گوید: «صادق قطبزاده در اروپا مثل موتور محرکه از این شهر به آن شهر میرفت و تمام فعالیت جمع‌آوری نیرو و از این دست کارها را خودش انجام می‌داد. از نظر سیاسی نیروی پرتحرکی بود. بنی‌صدر و حسن حبیبی حرکت نداشتند. بنی‌صدر خوب سخنرانی می‌کرد، حبیبی خوب می‌نوشت، اما صادق قطبزاده خوب حرکت می‌کرد. این سه با هم هماهنگی خوبی داشتند. هیچ کس توان رقابت با این گروه سه نفره را نداشت. ما اسمشان را گذاشته بودیم سه تفنگدار.»

اردشیر هوشی می‌گوید: «صادق قطبزاده یکی از چهره‌های اصلی انقلاب اسلامی بود که در خارج از ایران تلاش‌های گسترده‌ای برای پیروزی انقلاب اسلامی انجام داد. او یکی از اولین کسانی بود که در ترکیه به دیدار آیت‌اله خمینی رفت و برای تبلیغ انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی تلاش زیادی انجام داد تا جایی که گفته شد در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ساواک تلاش کرد او را ترور کند اما ناموفق ماند.»

آیت‌الله جنتی: قطبزاده، مرد عیاش و بی‌غیرتی بود
آیت‌الله جنتی: آنها دلشان می‌خواست به جاه و مقام برسند و اختیار مملکت دستشان بیفتد و جای شاه بنشینند ولی با نام دیگر، ابوالحسن اول و دوم و ابوالحسن سوم!

قطبزاده یک مرد عیاش و بی‌غیرتی بود که یک مرتبه زندانش کردند و بعد با دلیلهای بی‌جا آزاد شد و بعد هم در آن خانه چند هزار متری نشسته بود عیاشی می‌کرد. من شرم دارم بگویم در رادیو تلویزیون چه کثافت کارهایی کرد و در پست وزارت خارجه چه اعمالی را انجام داد و آن وقت هم که در خانه‌اش بود چه روابطی برقرار کرده بود. منافقین هم همین را می‌خواستند. آنها هم تلاش می‌کردند پست‌ها را در اختیار بگیرند و ماسک اسلامی به رویشان بکشند.

آیت‌الله جنتی افزود: منافقین فکر می‌کردند پیدا کردن ماسک آن قدرها مشکل، گران و کمیاب نیست. دست آخر عبا و عمامه را می‌شود خرید و جایی به تن کرده و یا اگر نخواستیم این قدرها هم به مردم نارو بزنیم، می‌توانیم کسی را در همین لباس پیدا کنیم ولو در سطح مرجعیت باشد. کسی را که سوابقش در لانه جاسوسی و ساواک جهنمی و وزارت دربار و جاهای دیگر هست و دم خروسش همه جا پیدا بود، به جلو می‌کشیم و بعد هم می‌گوییم کارها اسلامی شد! ولی الحمدالله که به آرزوهایشان نرسیدند.

بخشی از دفاعیات صادق قطب زاده در دادگاه قطب زاده در دادگاهی که به تاریخ ۲۴/۵/۶۱ به ریاست محمد محمدی ری شهری برگزار شد اینگونه از خود دفاع کرد:
س- قانون اساسی را قبول دارید.

ج- قبول دارم ولی شرایط اجرای آن را قبول ندارم قانون اساسی یک قراردادی است بین مردم و حکومت که دو طرف این قرارداد ملتزم به اجرای این موارد هستند اگر یکی از افراد اجتماع این موارد را نقض کند دستگاه حکومتی به علت نقض قرارداد او را میگیرد و محاکمه و مجازات می‌کند ولی آن موقع که خود حکومت نقض قرارداد می‌کند آن موقع باید چکار کرد؟ اگر قدرت و زور باشد در مقابل اعتراض مردم می‌گوید کرده‌ام که کرده‌ام؟ چشمتان کور! همین است که هست.
روزنامه کیهان - دوشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۶۱

صادق قطب زاده از زبان ابراهیم یزدی
(به نقل از جلد سوم ۶۰ سال صبوری و شکوری - در ۱۱۸ روز در توفل لوشاتو نویسنده: ابراهیم یزدی)

یزدی می‌گوید زمانی که قطب‌زاده در لبنان بود، دکتر ضرابی در بیمارستان صحرایی لبنان که مجلس اعلای اسلامی شیعه ساخته بود نیز کار می‌کرد. این بیمارستان را در زمان جنگ داخلی لبنان گروه بین‌المللی «پزشکان بدون مرز» که با همت صادق قطب زاده به لبنان رفته بودند، در چادرهایی به صورت یک بیمارستان کاملاً صحرایی، تأسیس کرده بود بعد از فروکش کردن نسبی جنگ لبنان، اقداماتی شد که در همان محل بیمارستان دائمی دایر شود - ساختمان آن شروع شده بود، اما هنوز ناتمام بود که دکتر ضرابی به لبنان رفت و با عشق و ایمان و همت و پشتکار وی با وجود مشکلات و موانع فراوانی بالاخره، بیمارستان به راه افتاد و شروع به کار کرد.

در چهارشنبه ۵ مهرماه (۲۷ سپتامبر) قطب‌زاده که به سوریه رفته بود به بیروت برگشت. در جلسه‌ای با حضور دکتر چمران و دکتر ضرابی، صادق سفرش را به سوریه گزارش داد. او در این سفر با رفعت اسد، برادر حافظ اسد ملاقات و درباره ضرورت خروج آقای خمینی از عراق و سفر به سوریه با وی مذاکره کرده بود. استنباط صادق آن بود که استقبال مقامات مسئول از این امر خیلی گرم و امیدوار کننده نبوده است، به همین دلیل گفت که به الجزایر می‌رود و سعی می‌کند که علاوه بر جلب و نظر موافق مقامات دولتی الجزایر و دبیر کل جبهه آزادی بخش الجزایر آنها را به عنوان یک سازمان سیاسی مردمی، و نه یک دولت، قانع سازد که به همراه او به عراق بروند و رسماً از آقای خمینی برای سفر به الجزایر دعوت کنند و به این ترتیب مطمئن شود

که با خروج ایشان از عراق، جای مطمئنی برای اقامت در یک کشور اسلامی وجود خواهد داشت. اما من با نظر صادق موافق نبودم. نه سوریه جای مناسبی بود و نه الجزایر. اگر چه سوریه از جهاتی بر الجزایر ارجح بود. الجزایر دور از دسترس ایرانیان هوادار آقای خمینی بود.

اقامت در الجزایر، بیشتر از نظر امنیتی اهمیت داشت. اما مساله اصلی این نبود. اقامت در الجزایر، در واقع به نوعی دور شدن و دور ماندن از صحنه اصلی مبارزه بود. نظری که من در این جمع مطرح کردم سفر به پاریس بود. توضیح دادم که چرا پاریس! اول این که پاریس به جهت سیاسی زنده‌ترین شهر اروپایی است. ورود ایرانیان به فرانسه، نیاز به ویزا ندارد. ایرانیان برای سفر به آلمان هم نیاز به ویزا نداشتند اما هیچ یک از شهرهای آلمان موقعیت سیاسی پاریس را نداشت. لندن موقعیت کم و بیش مشابه پاریس را از حیث سیاسی داشت. اما با توجه به ذهنیت منفی درباره رابطه انگلیسی‌ها با روحانیون، سفر آقای خمینی به لندن را مناسب نمی‌دانستم. علاوه بر همه اینها، در پاریس گروه‌های ایرانی هوادار زیاد بودند و امکانات خوبی هم داشتند که می‌توانستند این امکانات را در اختیار ما قرار بدهند. اما صادق به هر حال از بیروت به ژنو رفت تا ترتیب سفرش را به الجزایر بدهد.

قطب‌زاده در بغداد

در هتل دارالسلام، آقای خمینی در اتاق خود به استراحت پرداختند. و هر کدام از همراهان به انجام کاری مشغول شدند. در هتل برخی از روحانیون جوان حاضر در موقع رفتن به حمام و دستشویی، با دست خیس به دستگیره‌ها دست می‌زدند که مبادا «نجس» باشد. آقای خمینی نه تنها خود این کار را نکرد بلکه به آنها ایراد گرفت که کارشان بی‌اساس و نوعی خشکه مقدسی بی‌مورد است. با نجف تماس تلفنی گرفته شد تا آخرین اخبار گرفته و آخرین خبرها داده شود. براساس توصیه‌های آقا و شروطی که برای سفر به پاریس معین کرده بودند به پاریس تلفن زدم و با دکتر حبیبی درباره سفر به پاریس صحبت کردم و نظرم را برای ایشان توضیح دادم که: «ورود ما به پاریس باید با حداقل سر و صدا انجام گیرد. ما مطمئن نیستیم که دولت ایران از این برنامه مطلع شده است یا خیر؟ و اگر مطلع شود چه واکنش‌هایی احتمالاً نشان خواهد داد، آیا با فشار به دولت فرانسه مانع ورود ما به پاریس خواهد شد یا خیر؟ آیا دولت فرانسه از برنامه سفر آقای خمینی به پاریس مطلع شده است و آیا ممانعت به عمل خواهد آورد یا خیر؟ علاوه بر اینها، مسائل امنیتی نیز مطرح است.

بنابراین با توجه به این نکات بهتر است که حتی‌الامکان افراد کمتری از ساعت ورود ما به پاریس مطلع شوند. سعی شود در فرودگاه فقط خود شما و آقایان قطبزاده و بنی‌صدر باشید ولی حتماً یک یا دو نفر وکیل حقوقی به همراه خود بیاورند که در صورت برخورد با اشکالات از جانب مقامات فرانسوی و یا ممانعت از ورود ما اقدام لازم را بکنند. همچنین به آقای حبیبی اطلاع دادم که آقا مایل نیستند به منزل هیچ کس وارد شوند. نه منزل قطبزاده و نه منزل بنی‌صدر و نه منزل شخصی دیگر، بلکه مایلند منزلی برای ایشان کرایه کنید و خودشان اجاره را خواهند پرداخت و نمی‌خواهند به کسی وابسته باشند.

ضمناً از ایشان خواستم که صادق قطب‌زاده را هر کجا هست پیدا کرده و به او اطلاع بدهند که برنامه سفرش را به الجزایر لغو کند. همان طور که قبلاً گفته شد قرار بود برای اطلاع از نظر مقامات الجزایری به آن کشور برود و مقدمات سفر آقا به الجزایر فراهم سازد. واضح بود که با سفر به پاریس آن مسأله دیگر منتفی است. صادق در پاریس نبود و ظاهراً برای مذاکره با صلیب سرخ بین‌المللی در مورد کار آقای خمینی، موسی صدر و همچنین مسأله زندانیان سیاسی به سوئیس رفته بود که از همان جا به الجزایر پرواز کند.

بعد از صحبت تلفنی با آقای حبیبی، با حاج احمد آقا درباره جزئیات سفر صحبت کردیم. اولین سؤال این بود که غیر از آقا و حاج احمد آقا و نگارنده، چه کسی از روحانیان نجف همراه آقای خمینی خواهند آمد. آیا نیازی هست که در این سفر همراه بیایند یا خیر؟ نگران برخورد پلیس فرانسه در فرودگاه پاریس بودم. علت هم این بود که سال قبل در موقع اعتصاب غذای روحانیون مبارز نجف در پاریس، حادثه‌ای اتفاق افتاده بود که به این دلیل پلیس فرانسه چند نفر از روحانیان را بازداشت کرده بود. بعداً صادق قطبزاده با کوشش و تلاش فراوان آنها را آزاد می‌سازد.

در پاریس

من از آقایان حبیبی، بنی‌صدر و قطبزاده دعوت کردم که جلسه‌ای بگذاریم و شورایی برای هماهنگی همه این مسائل به وجود آوریم، کارها تقسیم شوند و هر کس مسئولیت انجام کاری را بپذیرد. علاوه بر مسائل ابتدایی بالا، می‌دانستم و پیش‌بینی می‌کردم که سفر آقا به پاریس تحرک جدیدی را در میان ایرانیان، به خصوص در داخل کشور، به وجود خواهد آورد و باید بتوانیم متناسب با آن ادای وظیفه کنیم. من و دوستانمان جداً و واقعاً آماده بودیم که به رغم اختلافاتمان با بنی‌صدر به صورت جمعی و هماهنگ کار کنیم.

انتقال به دهکده نوفل لوشاتو

به علت اشکالات متعددی که اقامت آقای خمینی در پاریس و منزل دکتر غضنفرپور به وجود آورده بود، قرار شد با کمک دوستان پاریس، که به اوضاع محلی آشنا بودند محل جدیدی فراهم شود. مرحوم صادق قطبزاده خیلی تلاش و کمک کرد. خیلی از شهرها و شهرکهای حومه و اطراف پاریس، حتی تا شعاع یکصد کیلومتری مورد جستجو قرار گرفت. اما جای مناسبی پیدا نمیشد. وضع مسکن در پاریس خیلی بد بود. بنابراین علاوه بر کوشش برای پیدا کردن یک محل استیجاری، خرید محل مناسب نیز مورد توجه قرار گرفت.

در این جستجو بودیم که آقای دکتر عسگری (از دوستان مرحوم دکتر سامی) استفاده از منزلی را در حومه پاریس پیشنهاد داد. آقای دکتر عسگری از ایرانی‌هایی هستند که سالها در پاریس اقامت داشته‌اند و با ایشان از زمان تحصیل مرحوم دکتر شریعتی در پاریس دورادور آشنایی داشتم. بعد از بازگشت دکتر شریعتی به ایران و سفر ما به مصر و خاورمیانه ارتباطمان قطع شده بود تا حدود یک ماه قبل از سفرم به نجف که ایشان به مناسبت کشتار میدان شهداء در ۱۷ شهریور به من تلفن زدند و اطلاعاتی در این باره دادند.

آقای دکتر عسگری گفتند که همسر فرانسوی ایشان منزلی در حومه پاریس دارد که حاضر است آن را در اختیار بگذارد و شاید مناسب باشد. با یکی دو نفر دیگر رفتیم منزل را دیدیم. محل باصفا و آرامی بود اما از جهت ساختمان و امکانات فوق‌العاده محدود و نامناسب بود. معذالک از جهاتی بهتر از آپارتمان آقای غضنفرپور بود و به این دلیل قبول کردیم، به شرط آن که اجاره بهای متعارف را دریافت کنند. آنها هم این شرط را پذیرفتند، اگر چه هرگز پولی بابت اجاره بها قبول نکردند. به هر حال روز بعد، به محل جدید نقل مکان کردیم.

محل جدید در دهکده نوفل لوشاتو در ۱۵ کیلومتری جنوب شهر ورسای و در کنار جاده ۶۸ پاریس و حدوداً ۴۰ کیلومتری پاریس، قرار داشت. باغچه‌ای بود بر یک بلندی، در کنار خیابان اصلی نوفل لوشاتو با ساختمان محقر.

قطبزاده در پاریس

صادق قطبزاده به طور عمده عهده‌دار امور بین‌المللی بود. دکتر صادق طباطبایی که برادر همسر حاج احمد آقا بود، به طور دائم در تماس بود و در تمام موارد مورد مشورت قرار می‌گرفت. آقای کریم خداپناهی از آلمان آمده و در آپارتمان صادق قطبزاده در پاریس مستقر شده بود و پیگیری‌ها را انجام میداد.

یزدی می‌گوید: ورود همسر به پاریس چند روز بعد از ورود ما به پاریس و استقرار در نوفل لوشاتو، همسر هم برای دیدار من و آقای خمینی به پاریس آمد. صادق قطبزاده او را از فرودگاه به منزل خود برد. در این سفر عروسم- رؤیا خدیجه، دختر برادرم و همسر پسر خلیل و همچنین زهرا طلّیعه، برادرزاده همسر و آقای مهندس حسین مظفری با او همراه بودند. همسر مراقبت از بچه‌ها را به دخی خانم (ستوده) سپرده و به پاریس آمده بود. دخی خانم از اعضای سازمان مجاهدین و همسر حسین روحانی بود که به علت مارکسیست شدنش از او جدا شده بود. شوک ناشی از مارکسیست شدن سازمان و همسرش به اضافه مشکلاتی که در جدا شدن از سازمان برای او ایجاد شده بود او را به شدت بیمار و افسرده کرده بود. دخی خانم به توصیه رضا رئیسی طوسی، شوهر خواهرش، پیش ما آمده بود. فرزندانمان او را «خاله ستوده» می‌خواندند. همسر بعد از یک هفته می‌خواست برگردد اما به اصرار حاج احمدآقا بنا به دلایلی امنیتی و نظارت بر تهیه غذا برای آقای خمینی برگشت خود را به تعویق انداخت و مدت بیشتری ماند.

همسر دختر مرحوم میرزا باقر طلّیعه، از آزادی خواهان به نام آذربایجان است. مرحوم طلّیعه که تحصیلات حوزوی خود را در نجف تا مرحله اجتهاد طی کرده بود، بعد از بازگشت به تبریز به صفوف آزادی‌خواهان پیوست و به علت زبردستی‌اش در فن خطابه به «باقر نطق» معروف شده بود. او ناشر و نویسنده دو روزنامه کلید نجات و طلّیعه سعادت بود. دکتر باقر عاقلی، شرح حال آن مرحوم را به اختصار آورده است. دوستان نزدیک و فعال در آمریکا، به خصوص در هیوستون، نظیر دکتر طباطبایی و دکتر جلیل ضرابی که نگران امنیت آقای خمینی و من بودند به همسر پیشنهاد کردند که به نوفل لوشاتو بیاید. همسر با روحیه مقاومت و ایثار و ماجراجویی که از پدر مرحومش به ارث برده است، خانواده را به دختر بزرگمان سارا و دخی خانم سپرد و به نوفل لوشاتو آمد.

مرحوم صادق قطبزاده علاوه بر همکاری در نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، از دوستان خانوادگی ما بود. فرزندان من او و دکتر چمران را «عمو صادق» و «عمو مصطفی» صدا می‌کردند.

مقدم رئیس وقت ساواک در گفتگو با فلتمن، آیت‌اله خمینی در پاریس تحت تأثیر عواملی از جمله دکتر یزدی و صادق قطبزاده قرار دارد و این دو نفر او را هدایت می‌کنند. در اینجا نقش صادق قطبزاده مشخص می‌شود.

درباره شورای انقلاب و عضویت صادق قطبزاده چند روز بعد آیت‌الله موسوی اردبیلی به تهران بازگشتند. مهندس عزت‌الله سحابی هم که از سال ۱۳۵۰ زندانی و تازه آزاد شده بود.

برای کمی استراحت و معالجه خانمش با تأیید آقای خمینی راهی لندن و آمریکا شد. با آقای موسوی اردبیلی هم قبل از آمدن مهندس عزت‌اله سبحانی، دو یا سه جلسه مشترک با آقای خمینی برگزار شد و مسائل پیشرفت کارها مورد بررسی قرار گرفت. آقای خمینی از این که دوستان ایران در انتخاب افراد برای شورا کند حرکت می‌کنند گله کردند. هم چنین آقا در این جلسه، در حضور آقای موسوی اردبیلی راجع به عضویت دو نفر آقایان صادق قطب‌زاده و بنی‌صدر برای عضویت در شورای انقلاب از من نظر خواستند. من مایل نبودم اظهار نظری بکنم. اما آقای خمینی دو بار سؤال خود را تکرار کردند و گفتند در مشورت هر نظری بدهی، غیبت محسوب نمی‌شود من بالاخره جواب دادم که مخالفم و دلایل مخالفت خود را نیز بیان کردم. این دو نفر برای عضویت در شورای انقلاب دعوت نشدند تا وقتی که دولت موقت تشکیل شد و ما بر طبق اساسنامه شورای انقلاب، با قبول عضویت در کابینه، از عضویت در شورای انقلاب استعفا دادیم. در آن موقع بود که آن دو را هم برای عضویت در شورا دعوت کردند!

اقدامات دیپلماتیک

به موازات فراخوان رهبران جنبش از ایران به پاریس و مذاکره با آنان، درباره تشکیل شورای انقلاب و نیز اقدام برای تهیه پیش‌نویس قانون اساسی، دو نوع اقدام دیپلماتیک صورت گرفت. اقدام نوع اول تماس و گفتگو با نمایندگان دولت آمریکا از یک طرف و فرماندهان ارشد ارتش از جانب دیگر بود. هدف از این تماس‌ها و گفتگوها عبور از مرحله نهایی پیروزی با حداقل خسارات و آسیب‌ها بود. این نوع اقدامات، برنامه‌ای بود برای تماس و گفتگو با دولت‌هایی که احتمال داده می‌شد از جنبش ایران حمایت کنند با این هدف که در صورت معرفی دولت موقت، این دولت‌ها، آن را به رسمیت بشناسند.

برای این منظور صادق قطب‌زاده به لیبی و سوریه سفر کرد. آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری به هند اعزام شدند. گزارش آقای قطب‌زاده، متأسفانه در دسترس نیست. اما به دنبال این سفر بود که نماینده‌هایی از جانب دولت سوریه (اسد) به نوفل‌لوشاتو آمد و نامه‌ای را ارائه دادند. گزارش تماس نماینده دولت سوریه در بخش تماس‌های دیپلماتیک آمده است. همزمان، در ۲۰ دی‌ماه ۵۷، خبرگزاری فرانسه به نقل از یک مقام بلند پایه سوری، خبر داد که: «سوریه مستقیماً از حضرت آیت‌اله العظمی خمینی علیه رژیم ایران پشتیبانی می‌کند و روابط سوریه با رهبران مذهبی ایران «عالی» است.» این مصاحبه در هفته نامه ماندی مورنینگ لندن انتشار یافته است. «از دیدگاه سوریه سقوط شاه به منزله کنار رفتن یکی از استوارترین

حامیان اسرائیل در منطقه است. بنا براین رفتن شاه موضع اعراب را تقویت خواهد کرد و برعکس سبب تضعیف موضع اسرائیل خواهد شد». سفر آقای دکتر کمال خرازی به هند نیز موفقیت‌آمیز بود. بعد از انجام سفر گزارش مشروحی داده شد. به دنبال این سفر و دیدارها، نمایندگان دولت هند در پاریس به دیدن آقای خمینی آمدند.

ترتیب دهنده مصاحبه‌های امام

در گام اول ما باید دستور دولت فرانسه را مبنی بر منبع مصاحبه با رسانه‌های فرانسوی علیه دولت ایران لغو کنیم. برای این منظور صادق قطب‌زاده که مسئول روابط بین‌المللی نهضت آزادی ایران - خارج از کشور بود و آشنایی گسترده‌ای با محافل مطبوعاتی فرانسه داشت، نظرش را با من مطرح و مشورت کرد. او توضیح داد که سر دبیر روزنامه فیگارو، که یک روزنامه محافظه کار و دست راستی است روابط نزدیک با رئیس‌جمهور فرانسه دارد. مرحوم صادق قطب‌زاده با سردبیر آن آشنایی داشت. او اگر بتواند فیگارو را به مصاحبه آقای خمینی راضی کند، این سد شکسته خواهد شد. روابط ویژه سر دبیر فیگارو با رئیس‌جمهور به او امکان می‌دهد مصاحبه را چاپ کند. چاپ مصاحبه فیگارو با آقای خمینی یعنی شکستن این دو دستور و باز شدن راه برای مراجعه و مصاحبه سایر روزنامه‌ها و مجلات. با انتشار مصاحبه آقای خمینی در روزنامه فیگارو ما عملاً جلوی اعتراض‌های احتمالی بعدی دولت فرانسه در مورد انتشار مصاحبه‌های دیگر روزنامه و رسانه‌های گروهی را می‌گرفتیم. وقتی صادق قطب‌زاده در خواست سردبیر برای مصاحبه را مطرح کرد ما از آن استقبال کردیم.

این برنامه با موفقیت اجرا شد. البته کسانی بودند که به این نکات ظریف توجه نداشتند و به شدت با صادق و این مصاحبه مخالفت کردند اما پیامدهای مطلوب آن، این مخالفت‌ها را بی‌اثر ساخت. به این ترتیب اولین مصاحبه آقا با سردبیر روزنامه فیگارو تنظیم شد.

اولین مصاحبه آقای خمینی با روزنامه فیگارو، با وجود برخی ایرادات به آن، مشکل ممنوعیت مصاحبه‌ها را حل کرد. فرض ما این بود که با این مصاحبه ما می‌توانستیم بفهمیم که محدودیت‌ها از طرف دولت فرانسه واقعاً چقدر جدی است؟ مسلماً اگر فرانسوی‌ها در این مساله جدی بودند، سر دبیر و مدیر مسئول روزنامه فیگارو حاضر نمی‌شد با آقای خمینی مصاحبه کرده و آن را منتشر سازد.

انتشار مصاحبه بر ما روشن می‌ساخت که دولت فرانسه در مساله ممنوعیت‌ها چندان جدی نیست و اگر برنامه مصاحبه‌ها شروع شود، دولت فرانسه آن را نادیده خواهد گرفت. ما این موضوع را نمی‌توانستیم با انتشار مصاحبه توسط سایر روزنامه‌ها، از قبیل لوموند، بفهمیم. چرا

که این مطبوعات یا مخالف دولت حاکم در فرانسه و یا بی‌تفاوت بودند، و آنها به هر حال به ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های عنوان شده دولت فرانسه اهمیتی نمی‌دادند چه بسا برای ابراز مخالفت و دهن کجی به دولت وقت مصاحبه کرده و منتشر می‌ساختند. البته دولت فرانسه نمی‌توانست مانع آنها بشود. اما مسلماً می‌توانست مانع فعالیت‌های بعدی ما بشود. لذا از طریق مصاحبه با روزنامه فیگارو و انتشار آن ما می‌توانستیم کل مسأله ممنوعیت‌ها را ارزیابی کنیم.

به هر حال انتشار مصاحبه با فیگارو همان طور که پیش‌بینی شده بود، راه را باز کرد و بلافاصله مصاحبه‌های بعدی با رسانه‌ها، خبرگزاری‌ها و جراید خارجی شروع شد.

علاوه بر صادق قطب‌زاده سایر ایرانیان فعال و هوادار آقای خمینی در پاریس، آقایان بنی‌صدر، دکتر صادق طباطبایی و ... هر یک با روزنامه‌ها، رادیوها و تلویزیون‌های فرانسه یا آلمان آشنایی و ارتباط داشتند و ترتیب مصاحبه‌ها را می‌دادند. اما همه روزه‌ده‌ها خبرنگار از سرتاسر جهان به نوفل لوشاتو می‌آمدند و برای مصاحبه مراجعه می‌کردند. مسئولیت برنامه‌ریزی این مصاحبه‌ها، عموماً بر عهده من بود. شیوه کار من این بود که اولاً هیچ درخواستی را رد نمی‌کردم (استثناً درخواست مصاحبه لی ماسی Massi Leie خبرنگار روزنامه اسرائیلی هاآرتص - در ۱۶ آبان ماه ۵۷ برابر با ۷، ۱۱، ۱۹۷۸ - و یوسف مازندی را رد کردم). ثانیاً از خبرنگاران می‌خواستم که پرسش‌های خود را به طور کتبی بنویسند و بدهند. توجه من این بود که سؤالات باید برای آقای خمینی ترجمه شوند و جواب آنها را بگیریم و سپس جواب‌ها ترجمه شوند و بعد در یک دیدار حضوری پرسش‌ها و پاسخ‌ها رد و بدل شوند. این شیوه عمل به ما امکان می‌داد که پرسش و پاسخ‌ها را ویرایش کنیم و انسجام پاسخ‌ها را در نظر داشته باشیم. حتی در مورد مصاحبه تلویزیون‌های سرتاسری آمریکا، من این شرط را مطرح و اجرا کردم. علاوه بر این با اشراف و اطلاعاتی که از وابستگی‌های سیاسی و دینی خبرنگاران و رسانه‌ها داشتیم قبل از مصاحبه، آقای خمینی را مطلع می‌کردم تا در مورد پاسخ‌های خود آن را رعایت کنند. اگر چه درخواست خبرنگار اسرائیلی را نپذیرفتیم، اما آقای خمینی مصاحبه با رسانه‌های آمریکایی یا اروپایی نزدیک یا وابسته به محافل یهودی و یا محافظه کار را بلاشکال دانستند. این شیوه عمل به ما این امکان را داد که تقریباً از تمام مصاحبه‌ها، از پرسش‌ها و پاسخ‌ها یک نسخه نزد خود داشته باشیم.

به تدریج که تعداد مراجعات زیاد شد، و بسیاری از پرسش‌ها هم تکراری شده بودند، آقای خمینی به سه نفر، آقایان دکتر حسن حبیبی، موسوی خوئینی‌ها و من اجازه دادند که پرسش خبرنگاران را در چارچوب

پاسخ‌های داده شده قبلی، مستقیماً پاسخ بدهیم. برای انسجام در پاسخ‌ها، به گروه سیاسی مستقر در نوفل لوشاتو مأموریت داده شده بود که از تمام مواضع اعلام شده آقای خمینی در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها فیش‌برداری کنند و جواب‌ها با توجه به مواضع قبلی داده شوند و اگر آقای خمینی به پرسش‌های جوابی متفاوت با قبل می‌دادند، از ایشان می‌خواستیم یا آن را اصلاح کنند یا اگر واقعاً نظرشان عوض شده است، درباره آن توضیح بدهند.

در مصاحبه‌های زنده تلویزیونی، به وضع اتاق محل مصاحبه و وضعیت شخص آقای خمینی نیز توجه می‌شد. به عنوان مثال دست چپ آقای خمینی گاهی می‌لرزید. من از ایشان خواستم که دست چپ را با دست راست زیر عبا نگه دارند تا مصاحبه‌گر نتواند دوربین را روی دست لوزان ایشان متمرکز کند. اگر مصاحبه‌گر فرانسوی بود، ترجمه مصاحبه معمولاً با آقای بنی‌صدر یا صادق قطب‌زاده و اگر آلمانی بود توسط آقای دکتر صادق طباطبایی و اگر ایتالیایی بود، توسط یکی از دانشجویان ایرانی در ایتالیا صورت می‌گرفت. ترجمه‌های انگلیسی را خود من شخصاً انجام می‌دادم. معمولاً کسانی در حاشیه بودند که دائماً به این ترجمه‌ها ایراد می‌گرفتند. و این اجتناب‌ناپذیر بود. انتخاب واژه مناسب برای یک جمله فارسی نه فقط علم، بلکه هنر است. من شخصاً سعی می‌کردم از واژه انگلیسی که نزدیک‌ترین معنا را دارد، استفاده کنم.

سایر دیدارهای فرانسویان

علاوه بر دیدار و مذاکره نمایندگان رسمی دولت فرانسه، سه گروه دیگر از فرانسویان نیز با آقای خمینی و اطرافیان ایشان در تماس بودند. گروه اول، مقامات رسمی امنیتی و ژاندرمری منطقه و گروه دوم شخصیت‌های سیاسی - علمی شناخته شده فرانسوی و گروه سوم، خبرنگاران رسانه‌های گروهی. علاوه بر اینها، گروه‌هایی از مردم فرانسه، به خصوص جوانان که به علت اقامت آقای خمینی در پاریس و انتشار مواضع ایشان به اسلام و حرکت اسلامی ملت ایران علاقمند شده بودند، با ایشان دیدار و گفتگو می‌کرده‌اند.

مقامات رسمی امنیتی و ژاندرمری در همان محل اقامتگاه با ما در تماس بودند و مطالبی رد و بدل می‌شد که عمدتاً در چهارچوب اخبار و مسائل مربوط به امنیت آقای خمینی و اطرافیان ایشان بود.

ملاقات شخصیت‌های سیاسی - علمی فرانسوی با آقای خمینی عموماً توسط آقای بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده و دکتر حبیبی به دلیل آشنایی نزدیک آنان با این شخصیت‌ها و تسلط آنان بر زبان فرانسه ترتیب داده و به اجرا گذارده می‌شد.

در مورد مصاحبه خبرنگاران فرانسوی، ما عیناً نظر به همه

خبرنگاران خارجی با آنها برخورد می‌کردیم و مصاحبه‌ها برنامه‌ریزی و به اجرا گذاشته می‌شد. این مصاحبه‌ها عموماً منتشر شده‌اند.

موضع فرانسه در گوآدلوپ

آخرین قسمت از پاسخ آقای خمینی به نماینده ژیسکاردستن حاوی تشکر از رئیس جمهور فرانسه است به مناسبت موضعی که در کنفرانس گوآدلوپ، علیه حمایت کارتر از شاه اتخاذ کرده بود. به موجب اطلاعاتی که بعدها منتشر شد موضع ژیسکاردستن در کنفرانس گوآدلوپ علیه حمایت آمریکا از شاه بود و در این مورد مناقشاتی با کارتر داشته است:

«در کنفرانس گوآدلوپ، در اوائل ژانویه، وقتی کارتر با نخست وزیر انگلیس جیمز کالاهان و صدر اعظم آلمان غربی هلموت اشمیت و رئیس جمهوری فرانسه ژیسکاردستن دیدار کرد، این نظر که کار شاه تمام شده است تقویت گردید. رهبران هر سه کشور اروپایی موافق بودند که کار شاه دیگر تمام شده است، صحبت ژیسکاردستن که بعد از همه ایراد کرد، مخصوصاً درباره این نکته خیلی قوی بود. او گفت اگر شاه بماند، ایران دچار جنگی داخلی خواهد شد و مردم زیادی کشته خواهند شد و کمونیست‌ها نفوذ فوق‌العاده زیادی به دست خواهند آورد. در نهایت مستشاران نظامی آمریکایی حاضر در صحنه، در زد و خوردها درگیر می‌شوند و این امر ممکن است زمینه دخالت روس‌ها را فراهم سازد. او در ادامه گفت، آن چه اروپا احتیاج دارد نفت ایران و ثبات منطقه است. خمینی در فرانسه ساکن شده است وی خیلی هم غیرمنطقی نیست. واشنگتن باید خود را با تغییرات سیاسی تطبیق دهد. با مخالفان تماس بگیرید، به علت آن که در این مورد، خود دولت فرانسه براساس اطلاعات خصوصی، تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد.»

اما نکته قابل توجه در پاسخ آقای خمینی این بود که آقای خمینی از موضع‌گیری دولت فرانسه، در کنفرانس گوآدلوپ اطلاع داشتند و در ملاقات نماینده رئیس جمهور فرانسه از این موضع‌گیری تشکر کردند. اطلاع آقای خمینی ظاهراً از طریق صادق قطب‌زاده بود. همان طور که اشاره کردم، یک هفته قبل از کنفرانس گوآدلوپ، وزارت امور خارجه فرانسه با صادق قطب‌زاده تماس می‌گیرد. علت تماس آنها با صادق قطب‌زاده چنین بیان شده است که: «... او بسیار به آیت‌اله خمینی نزدیک بود در واقع به آن حد نزدیک بود که به نام «داماد پیامبر» شناخته شده بود. فرانسوی‌ها مشغول تهیه تدارکات کنفرانس گوآدلوپ بودند و مطمئن بودند که مساله ایران در کنفرانس مطرح خواهد شد، لذا از قطب‌زاده خواستند که برای آنها روشن کند که در صورت پیروزی

آیتاله خمینی، چه نوع سیاست‌هایی از جانب ایشان اتخاذ خواهد شد»
قطب زاده موضوع را پیگیری کرد:

«کمی بعد از سفر رئیس جمهور فرانسه به گوادلوپ آیت اله از قطب‌زاده می‌خواهد که تحقیق کند آیا رئیس جمهور فرانسه مساله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و آیا تحلیل قطب‌زاده به رئیس جمهور داده شد که بله رئیس جمهور مساله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و او تحلیل قطب‌زاده را دیده است. علاوه بر این، نماینده وزارت امور خارجه گفت که تحلیل قطب‌زاده به قدری رئیس جمهور را تحت تأثیر قرار داده است که ژیسکاردستن به کارتر توصیه خواهد کرد که با دولت احتمالی جدید تهران که ریاست معنوی آن با آیتاله خمینی خواهد بود، وارد مذاکره شود»

به نظر می‌رسد که صادق قطب‌زاده، این تماس‌ها را با اطلاع آقای خمینی انجام داده و طبیعتاً نتیجه را هم به اطلاع ایشان رسانیده است و آقای خمینی هم با توجه به این اطلاعات، که از کانال‌های دیگر نیز تأیید شد، از موضع‌گیری رئیس جمهور فرانسه در گوادلوپ تشکر کردند. لازم به تذکر است که موضع فرانسه قبلاً چنین نبود. مقامات رسمی دولت فرانسه بارها طی ملاقات‌هایی خصوصی با آقای خمینی و یا به طور مستقیم در مصاحبه‌ها در مورد فعالیت‌های ایشان اعتراض و تهدید هم کرده بودند. آخرین بار در ۱۴ آذرماه (۵ دسامبر ۷۸) دولت فرانسه آقای خمینی را تحت فشار قرار داد که:

«او دیگر نمی‌تواند بیش از این فرانسه را به عنوان یک پایگاه برای دعوت مردم ایران به شورش به کار برد.»

بازگشت به ایران

ابتدا قرار بود هواپیمایی از ایران به نام «پرواز انقلاب» به پاریس بیاید. اما بنا به عللی، از جمله مسائل امنیتی و احتمال واکنش ارتش به این پرواز، تصمیم گرفته شد با یک هواپیمای ایرفرانس به ایران پرواز کنیم. صادق قطب‌زاده و مهدی عراقی با ایرفرانس مذاکره کردند و هواپیما به مبلغ چهارصد هزار تومان دربست کرایه شد. این هزینه را بازاریانی که بعدها، بعد از انقلاب مورد بی‌لطفی حاکمان جدید قرار گرفتند، پرداخت کردند. با این احتمال که ممکن است نظامیان اجازه فرود به این هواپیما را ندهند، با مسئولان شرکت ایرفرانس صحبت شد که ذخیره بنزین هواپیما آن قدر باشد که در صورت لزوم بتواند به پاریس برگردد. سومین پیش‌بینی این بود که به بیش از ۱۰۰ خبرنگار خارجی از تمام رسانه‌ها اجازه دادیم در این سفر ما را همراهی کنند. همراهی این خبرنگاران در واقع یک چتر امنیتی برای این هواپیما بود. بدون شک ارتش حاضر نمی‌شد با حضور این تعداد خبرنگار خارجی هواپیما را بزند یا در محل

دورافتاده‌ای آن را مجبور به فرود نماید. در بازگشت به ایران احتمال سقوط هواپیما یا مجبور کردن آن به فرود در یک منطقه دور افتاده وجود داشت. احتمال سقوط هواپیما کم بود اما دو احتمال جدی وجود داشت. اول این که هواپیماهای نظامی ارتش، هواپیمای ایرفرانس را مجبور به فرود در یک منطقه دور افتاده کرده و رهبری و همراهان را دستگیر کنند. احتمال دوم جلوگیری از فرود هواپیما در تهران و برگرداندن آن به پاریس بود. نظر ما این بود که اگر هواپیمای حامل رهبر انقلاب نتواند در تهران به زمین بنشیند و اگر چنین امکاناتی فراهم نشود به پاریس باز گردد. با این حال، در مصاحبه‌ای اعلام کرد که بازگشت آقای خمینی و همراهانش در روز معین و برنامه‌ریزی شده به رغم این که یک ریسک حساب شده است، انجام می‌شود.

در فرودگاه پاریس

در فرودگاه آقای خمینی قبل از سوار شدن به هواپیما در میان جمع کثیری از خبرنگاران، فیلم‌برداران، عکاسان، آخرین مصاحبه مطبوعاتی خود را انجام دادند. قبل از مصاحبه ابتدا پیامی خطاب به مردم و دولت فرانسه، که متن آن از قبل آماده شده بود قرائت شد. متن را ابتدا توسط آقای صادق قطب‌زاده به فرانسه و سپس من به انگلیسی ترجمه کردم. متن این پیام در صحیفه نور آمده است. بعد از قرائت پیام خبرنگاران سؤالات خود را مطرح کردند. متن این مصاحبه در همان زمان در رسانه‌های گروهی در فرانسه و ایران منتشر شد. در این مجموعه من نیازی ندیدم که مصاحبه‌های متعدد و سخنرانی‌های آقای خمینی را بیاورم. تقریباً تمامی این مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های آقای خمینی در مجموعه‌ای جداگانه منتشر شده است. فرودگاه تحت شدیدترین اقدامات احتیاطی قرار داشت؛ ۵۰۰۰ ژاندارم، پلیس، نیروهای مخصوص مسیر آقای خمینی را از نوفل لوشاتو تا فرودگاه زیر نظر داشتند. کنترل در فرودگاه تا آن زمان سابقه نداشت.

گزیده‌ای از مصاحبه ابراهیم یزدی با نشریه نامه شماره ۳۰ - مورخ خرداد و تیر ۱۳۸۳

- یعنی شما هیچ حساسیتی برای ایشان به وجود نیاوردید؟ برای شما هم هیچ حساسیتی نداشت؟

ببینید می‌دانستم که آمریکایی‌ها مخالف هستند؛ و قطعاً ما نمی‌توانستیم با نظر آمریکا که می‌گفت شاه بماند و اصلاحات را انجام دهد موافق باشیم. فکر می‌کردیم که دیگر زمانش گذشته است امکان ندارد؛ اما ما در وضعیتی نبودیم که بتوانیم در تصمیمات گواآدلوپ مؤثر واقع شویم، بنابراین هنگامی که رئیس‌جمهور فرانسه از طریق وزارت امور خارجه، پیغام داد که شما یک گزارشی، که نقطه نظرات

این طرف را به ما بدهد، تهیه کنید؛ آقای خمینی ضرورت آن را تأیید کردند و صادق قطب زاده هم آن گزارش را نوشت و به نماینده وزارت امور خارجه تحویل داد.

- بارها گفته شده که صادق قطب زاده آن تحلیل را تهیه کرده است ولی از مضمون آن چیزی گفته نشده است ...

بله؛ متأسفانه ما هیچ کپی‌ای از آن گزارش نداریم. علتش هم این است که وقتی قطب زاده پس از پیروزی انقلاب به ایران آمد، لوازم و کتابها و اسناد منزل خودش را در پاریس، که مرکز فعالیت‌هایش بود، جمع نکرد و به ایران نیاورد. بعد هم او را گرفتند و اعدامش کردند!! آپارتمانش در اختیار وکیلی بود که در فرانسه با او کار می‌کرد و ما نتوانستیم به آن مدارک دست پیدا کنیم و از سرنوشت آنها بی‌اطلاعم.

- آن گزارشی را که او به مقامات فرانسوی داد، شما مطالعه نکردید؟ کمیته سیاسی در نوفل لوشاتو چه کسانی بودند؟

ببینید ما وقت بسیار کمی داشتیم؛ فرصت نبود که بنشینیم و گزارش را با هم بخوانیم و نهایی کنیم، با هم صحبت کردیم و بحث کردیم؛ محتوای گزارش شفاف و روشن بود. مسائل ما این بود که بگوییم که چرا با بودن شاه هیچ مساله‌ای حل نمی‌شود و با رفتن شاه است که مشکلات کشور و وضع فعلی اصلاح می‌شود. فرانسوی‌ها هم این را پذیرفته بودند.

- خوب، این نظر شما بود. قطب زاده از تحولات داخلی ایران چه شاخصه‌هایی را در گزارش خود برجسته کرده بود، که مورد توجه فرانسه قرار گرفت؟

احتیاجی نبود که ما این شاخصه‌ها را برجسته و معین کنیم؛ مشکل ایران، با هر علت و ریشه‌ای، در حادثه‌ترین شکل سیاسی‌اش بروز کرده بود. تظاهرات میلیونی عظیم در خیابان‌ها صورت می‌گرفت تا آن جا که شاه هم گفت من صدای انقلاب شما را شنیدم - شاه و استبداد سلطنتی محور اصلی بحران سیاسی بود و نیاز به شاخصه‌های دیگری نبود که ما بخواهیم درباره آنها بحث کنیم. کاملاً روشن بود. چیزی که آنها می‌خواستند بدانند نقطه نظرات رهبری انقلاب در مورد مسائل کلیدی از جمله روابط با غرب- بود که آن هم تبیین شد؛ که ما با غرب دعوا نداریم و استقلال خودمان را می‌خواهیم؛ حاضریم نفت را بفروشیم و به جایش مواد و وسایل مورد نیاز کشور - و نه اسلحه - بخریم. مسائل روشن بود؛ از آن جا که طبیعت انقلاب ایران اسلامی و ضد کمونیستی بود آنها آن نگرانی از این بابت نداشتند؛ بلکه می‌خواستند بدانند که آیا رژیمی که می‌آید توانایی مقابله با کمونیسم را دارد یا نه؟

- ولی شما در کتابتان نوشته‌اید که گزارش قطب زاده، پاریس را تحت

تأثیر قرار داد. پس این گزارش باید واجد یک سری خصوصیات بوده باشد؟

بله؛ ولی من متأسفانه الان حضور ذهن ندارم. آن گزارش هم تا آنجا که من به یاد می‌آورم کل گزارش را نخواندم، بلکه مطالبش را مرور کردیم و صادق قطب‌زاده یادداشت نمود و آن را تنظیم کرد. البته وقتی که آن گزارش را به دولت فرانسه داد، نماینده وزارت امور خارجه فرانسه از ما تشکر کرد، به دیدن ما آمد و گفت که فرانسه به شدت تحت تأثیر این گزارش قرار گرفته است.

- آقای طباطبایی سال گذشته و هنگام بیان خاطراتش از تلویزیون (در دهه فجر) گفت که یک گزارشی را برای نشست گوادلوپ برده است و یک گزارش هم از گوادلوپ آورده است ...

نه؛ تا آن جا که من میدانم چنین چیزی وجود نداشت و کسی به گوادلوپ نرفت.

- یعنی هیچ پیغامی از طرف آیت‌الله خمینی برای نشست سران فرستاده نشد؟

نه؛ فقط همان گزارش قطب‌زاده به دولت فرانسه بود.

- آن وقت صادق طباطبایی چه نقشی داشت؟

دکتر صادق طباطبایی هم در پاریس حضور داشت و احتمالاً مورد مشورت قرار گرفته بود. البته من حضور ذهن ندارم که آیا آقای دکتر صادق طباطبایی هم در آن جلسه بود یا نه؛ ولی بعید نمی‌دانم، چون برادر خانم احمد آقا بود و می‌آمد و می‌رفت، و از نظر خانوادگی به آنها نزدیک‌تر بود، باید سخن آقای دکتر صادق طباطبایی را بپذیریم.

- این که گزارشی به گوادلوپ برده باشد، چه طور؟

نه؛ چنین چیزی نبوده است تا آنجا که من اطلاع دارم از طرف ایران کسی به گوادلوپ نرفت و نماینده وزارت امور خارجه یا رئیس‌جمهور فرانسه آمد و آن گزارش را گرفت.

- یعنی با محوریت گوادلوپ هیچ ارتباطی بین رهبری انقلاب و ستاد مستقر در نوفل‌لوشاتو با دول خارجی تا بعد از نشست گوادلوپ وجود نداشت؟

نه؛ هیچ ارتباطی وجود نداشت؛ بعد از آن بود که نماینده ژیسکاردستن به دیدن آقای خمینی آمد و گفت که آقای کارتر پیغامی به آقای خمینی داده است و متن کتبی پیغام را خواند. متن جواب آقای خمینی را در کتابم آورده‌ام؛ این موقعی بود که هنوز آقای بختیار نیامده بود و شاه نرفته بود. در پیغام کارتر آمده بود که شاه ایران را به زودی ترک می‌کند و شما از بختیار حمایت کنید وگرنه ارتش کودتا می‌کند. آقای خمینی هم پاسخ قطعی داد و به کارتر توصیه کردند که نمایندگان آمریکا در ایران که با ارتش در ارتباط

هستند مانع کشتار مردم شوند. به نظر من مهم‌ترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران کرده است.

- سران چه دولت‌هایی در گوآدلوپ شرکت داشتند؟ مکانیسم رابطه آنها با آقای خمینی چگونه بود و توسط چه کسانی اجرایی می‌شد؟ نقش شما و آقای صادق قطبزاده چه بود؟

ج - به موجب اخباری که در همان زمان منتشر شد، در کنفرانس گوآدلوپ سران چهار کشور غربی شرکت داشتند. از میان آنها دولت فرانسه در تماس با آقای خمینی بود. بعد از کنفرانس، آمریکا هم رابطه برقرار کرد. من نقشی در این کنفرانس نداشتم. قبل از کنفرانس نماینده رئیس‌جمهور فرانسه تماس گرفت و گفت که ایشان قبل از سفر به کنفرانس می‌خواهند نظر رهبری انقلاب را در مورد مسائل ایران مستقیماً بدانند. آقای صادق قطبزاده گزارش تهیه کرد و ارسال نمود و مؤثر واقع شد. من در مصاحبه‌ای این مطالب را به تفصیل شرح داده‌ام.

- کنفرانس گوآدلوپ تیر خلاص به رژیم شاه نبود؟ یا تیر آخر بر باقیمانده اعتماد به نفس شاهی بیمار؟

ج- شاه اعتماد به نفس خود را ماهها بود که از دست داده بود. از اواخر سال ۱۳۵۶ بحث استعفای شاه به نفع پسرش، به جای تغییر دولت از هویدا به آموزگار، مطرح بود. در کتاب «آخرین تلاش در آخرین روزها» این موضوع را شرح داده‌ام. اعضای این کنفرانس، به جز آمریکا از ماه‌ها قبل به همان نتیجه رسیده بودند. در کنفرانس گوآدلوپ آمریکا هم به همان نتیجه رسید.

ماجرای صادق قطب زاده

به نقل از کتاب کاگ ب در ایران نویسنده و لادیمیر کونریچین
صادق قطب زاده تحصیلات متوسطه خود را در ایران به اتمام رسانید. او پس از اخذ مدرک دیپلم عازم خارج از کشور شد و زندگی خود را تا زمان پیروزی انقلاب وقف مبارزه کرد.

قطبزاده از همان دوران تحصیل و در سال‌های ملی شدن صنعت نفت به نفع دکتر مصدق و پس از کودتا در نهضت مقاومت ملی بسیار فعال بود. مدتی پس از خروج از ایران در آمریکا بود و چون از آن کشور اخراج شد به اروپا و خاورمیانه رفت و در آن جا نیز به مبارزات علیه رژیم شاه ادامه داد. هنگامی که مرحوم امام خمینی در پاییز سال ۵۷ از نجف به پاریس رفتند به لحاظ آشنایی قطبزاده با آقای خمینی و آقای دکتر یزدی، به طور تمام وقت در خدمت آقای خمینی بود، وی در پاریس ایجاد ارتباطات و ساماندهی امور بین‌المللی فعال بود. پس از

بازگشت به ایران به عنوان رئیس سازمان صدا و سیما انتخاب شد و خط مستقلی نیز داشت. وی گرچه در دوران خارج از کشور عضو نهضت آزادی بود ولی بعد از انقلاب جزو دولت موقت، شورای انقلاب، نهضت آزادی و حزب جمهوری اسلامی بود. به اصطلاح با هر کدام وجوه اشتراک و افتراقی داشت. ولی با خود امام خیلی نزدیک بود و رفت و آمد داشت. بعد از جریان خرداد سال ۶۰ و حذف بنی‌صدر و پس از آن حذف نیروهای روشنفکر مذهبی، قطبزاده نیز به تدریج از صحنه کنار رفت. و از آن پس به دلیل بدرفتاری‌ها و استبداد انحصار طلبی که مشاهده کرده یا احساس خطر کرده بود، مشی براندازی نظام را دنبال کرد. و در همین رابطه، ارتباطاتی نیز برقرار کرده، ولی این ارتباطات و اقدامات قطبزاده بسیار ناپخته و خام بود. قطبزاده و دوستانش برنامه‌ای را طراحی کرده بودند که از جمله آنها حمله به منزل امام خمینی در جماران بود. آن طرح کشف شد و در جریان آن نام آیت‌الله شریعتمداری هم به میان آمد.

به هر صورت آن طرح پیش از اجرا کشف شد. تا آنجا که من اطلاع دارم مرحوم آقای خمینی هم به اطرافیان خود گفته بود که با قطبزاده به دلیل آن که هیچ اقدام عملی نکرده بودند، برخورد نشود. ولی قطبزاده در بازجویی‌ها و برخورد با مسئولین دادگاه و زندان مقاومت کرده بود و حرف‌های درشتی در پاسخ آنان گفته بود و افشاگری نمود، به همین دلیل هم آقای ری شهری دستور داد ایشان را اعدام کنند و سرانجام در زندان اوین تیرباران شد. این اقدام درباره کسی که عمر خود را در راه مبارزه با رژیم گذشته صرف کرده، در سال ۵۷ در فرانسه نیز بهترین خدماتها را برای رهبری انقلاب انجام داده بود، حقیقتاً باور نکردنی بود.

ماجرای اعدام قطبزاده

در پایان نوامبر ۱۹۷۹ صادق قطبزاده به وزارت امور خارج منصوب شد. در مطبوعات جهانی برای اولین بار وقتی از قطبزاده نام بردند که وی از آمریکا برای پیوستن به همراهان آیت‌الله خمینی روانه پاریس شد، اما افراد معینی که نماینده منافع شوروی بودند از خیلی پیشتر او را می‌شناختند. صادق قطبزاده، در اوایل دهه شصت که نوجوان بود، از مد روز پیروی کرد و برای تحصیل روانه آمریکا شد. در آن جا به زودی مجذوب ایده‌های چپ‌گرایانه شد، که در میان دانشجویان ایرانی مقیم خارجه محبوبیتی داشت. در این حال و هوا بود که نظر گارثو را که در آن زمان نمایندگانش در میان دانشجویان چپ‌گرا به «شکار» می‌پرداختند، به خود جلب کرد.

به خدمت گرفتن قطبزاده چندان مشکل نبود، وی آماده کمک کردن به

اتحاد شوروی در جهان کمونیسم، بود. اما به زودی اصطکاک‌هایی میان قطب‌زاده و گارثو پیدا شد. گارثو می‌خواست او تحت سرپرستی‌اش در ایالات متحده بماند و پس از خاتمه تحصیلاتش در آنجا کار کند، تا به این ترتیب گارثو بتواند مسأله کاشتن عاملش را در سرزمین دشمن اصلی حل کند. اما قطب‌زاده نقشه‌های دیگری داشت، می‌خواست برای ادامه تحصیل به شوروی برود. این خواسته او گارثو را غافلگیر کرد، سعی کردند قطب‌زاده را قانع کنند که تصمیمی عجولانه گرفته است، اما او در تصمیم خودش استوار بود. سپس به اعمال فشار بر او پرداختند و حتی تهدیدش کردند. در اثر وضع میان او و افسر سرپرستش مشاجره در گرفت، و در نتیجه قطب‌زاده از ادامه همکاری امتناع کرد. داستان معاشقه او با کمونیسم شوروی بسر رسید. از آن پس، به صورت دانشجوی دائمی در ایالات متحده زندگی کرد تا این که فرصت پیوستن به نهضت آیت‌الله خمینی به وجود آمد.

کینه قطب‌زاده نسبت به اتحاد شوروی از همان روزهای اولی که به وزارت امور خارجه منصوب شد خودنمایی کرد. اینک فرصت آن را یافته بود تا توهینی را که در جوانی به او شده است جبران کند. در زمانی که روحانیت سرگرم مبارزه سنگینی علیه آمریکا بود، قطب‌زاده هم مبارزه‌ای ضد شوروی را آغاز کرد. این مبارزه در ابتدا صورت دیپلماتیک داشت، ولی بعد، قطب‌زاده با بدتر شدن خلق و خویش، شروع به اظهار مطالب خیلی خطرناکی در جراید نمود. به این ترتیب در نخستین روزهایی که سر کار آمده بود، تصمیم گرفت وضع همه نمایندگان شوروی در ایران را دوباره بررسی نماید. می‌خواست بداند که چرا شوروی آن همه مایملک در ایران دارد. چرا دو کنسولگری داریم؟ چرا پرسنل سفارت شوروی در تهران بیشتر از پرسنل سفارت ایران در مسکو است؟ وی منشاء ابتکاراتی بود که می‌خواست همه چیز را باهم متعادل سازد. مسکو از هیچ کدام از این اقدامات راضی نبود. گفتگوهای برای رام کردن این عامل کینه‌توز سابق انجام گرفت، ولی نتوانستند قطب‌زاده را سر جایش بنشانند.

وزیر خارجه ایران اظهارات مکرری درباره افغانستان می‌نمود، که نه تنها با اعتراض بلکه با تهدید علیه شوروی نیز همراه بود، و می‌گفت که شوروی حزب توده را از طریق نمایندگی بازرگانی خود کمک می‌کند، سرانجام، در ژوئیه ۱۹۸۰، وی بی‌پرده خواستار آن شد که پرسنل دیپلماتیک شوروی به سیزده نفر کاهش یابد. مقامات شوروی این را ناقض رفتار حسنه تلقی کردند ولی در این باره کاری از دستشان برنمی‌آمد. پس از قدری جر و بحث میان کارمندان وزارت خارجه و ک گ ب و گارثو، تصمیم بر آن شد که کاهش را متساویاً تسهیم نمایند. ضربه قطب‌زاده به هر حال کاملاً به نتیجه مطلوبش نرسید. واقعیت این

بود که تعدادی از مشاغل دیپلماتیک سفارت بدون متصدی بود. همین مشاغل کاهش یافتند. وضعی که پیش آمده بود رزیدنسی کاگ ب مجال داد تا با بازگرداندن افسرانی که فقط وقت می‌گذارند بار خود را سبک سازد.

آن چه قطب‌زاده می‌کرد طبعاً مقامات شوروی را خشمگین می‌ساخت، زیرا چنین رفتاری را از ناحیه وزیر خارجه یک کشور کوچک همسایه نمی‌توانستند تحمل کنند. از این رو پولیت بورو (دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی) به کاگ ب دستور داد قطب‌زاده را از سر راه بردارد. از قضای روزگار، ناگهان در اوت ۱۹۸۰ [مرداد ۵۹] قطب‌زاده از وزارت خارجه عزل گردید، گو این که کاگ ب هنوز اقدامی علیه او انجام نداده بود. قطب‌زاده از صحنه سیاست ناپدید شد، ولی کاری که شروع کرده بود هم چنان ادامه یافت. کنسولگری شوروی در رشت، در سپتامبر ۱۹۸۰ [شهریور ۵۹] تعطیل شد.

علیرغم طرد قطب‌زاده، دستور پولیت بورو به کاگ ب به قوت خویش باقی ماند. دستور دستور است. و اقدامات جدی بعمل آمد. از جمله این اقدامات آن بود که اطلاعاتی در اختیار مقامات ایرانی گذشته شود که قطب‌زاده را عامل سیا معرفی کند. در میان دیگر چیزها، این کار هم به وسیله حزب توده صورت گرفت. اقناع مقامات چندان مشکل نبود، چون قطب‌زاده سالیان درازی را در ایالات متحده گذرانده بود. سرانجام در آوریل ۱۹۸۲ او را به اتهام توطئه علیه رژیم WW دستگیر کردند. وی دستگیر شده بود. که کاگ ب اقدام دیگری را علیه او کارگردانی کرد و آخرین میخ تابوت او را کوبید. در مرکز یک «نامه رمز از سیا به عاملش در تهران» تهیه کردند و رمز ساده‌ای را به کار بردند که هر متخصصی به آسانی می‌توانست آن را کشف کند. از کسی نامی برده نشده بود، ولی از متن آن به خوبی پیدا بود که این عامل پنهانی و بسیار باارزش قطب‌زاده است. بسته حامل این پیام را مقدار نسبتاً پرجمعی کاغذ سفید تشکیل می‌داد که آن را زیر یک باجه تلفن در نزدیکی پمپ بنزینی در خیابان تابنده واقع در شمال تهران گذاشتند. افسر ما سپس به سرویس خنثی سازی بمب تلفن کرد و به زبان فارسی گزارش داد که دیده است شخصی چیزی را در زیر کیوسک تلفنی کار گذاشته است. انفجار بمب در پمپ‌های بنزین در آن ایام اتفاق می‌افتاد. بسته به زودی از زیر کیوسک تلفن ناپدید شد. قطب‌زاده را در سپتامبر ۱۹۸۲ تیرباران کردند.

نتیجه‌گیری

صادق قطب‌زاده در طول ۴۷ سال زندگی خود شاید بیش از ۳۰ سال را به فعالیت سیاسی پرداخت در بهمن ماه سال ۵۷ ریاست رادیو و تلویزیون

را از طرف امام خمینی به او پیشنهاد شده بود پذیرفت از تاریخ ۸/۹/۵۸ تا مدتی وزیر امور خارجه بود و مدتی نیز عضو شورای انقلاب بود قبل از انقلاب چندین سال در لبنان به همراه ابراهیم یزدی و مصطفی چمران فعالیت می‌کرد و همیشه از دو سال قبل از انقلاب و سه سال بعد از انقلاب مشاور ارشد امام خمینی بود و به جرأت می‌توانم بگویم یکی از عوامل پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۵۷ بود.